

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

محمد شریف منصور

۰۶ اگست ۲۰۲۲



محمد شریف منصور

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخچه الماس کوه نور

تاکنون بارها خوانندگان گرامی از من پرسیده اند که آیا درست است که انگلیس ها الماس کوه نور را از افغانستان دزدیده اند و آیا می شود آن را پس گرفت. و برای تعداد دیگری سؤال پیش آمده بود که آیا واقعا آنطور که در بی بی سی فارسی نوشته شده است الماس کوه نور شوم است و هر کس که صاحب آن باشد عاقبت بدی خواهد داشت؟ خوشبختانه امروز توانستم خلاصه ای از آنچه را که قبلاً در این مورد نوشته ام، باز نویسی کنم و به خوانندگان گرامی تقدیم کنم. پیش از آن که به چگونگی خارج شدن الماس از افغانستان بپردازیم بهتر است تأملی داشته باشیم به تاریخچه الماس کوه نور و این که اصلاً چگونه این الماس از هند به ایران و افغانستان رسید. این الماس در ابتداء متعلق به راجا گولیوار بود. بابر بنیان گذار سلسله مغولی هند پس از فتح دهلی، پسرش همایون را برای تسخیر آگره فرستاد. همایون آگره را محاصره کرد و در انتهای این محاصره همسران راجا می خواستند از آگره فرار کنند اما هنگام فرار دستگیر شدند اما همایون با آنها با احترام و خوبی رفتار کرد و آنها هم در برابر نیکی های همایون الماس کوه نور را به او بخشیدند. [۱] همایون در دوران سلطنتش تصمیم گرفت که تخت بزرگی از جواهرات نایاب و گرانبها بسازد و تا پایان عمرش به این کار مشغول بود ولی عمر او کفاف این کار را نداد. جانشینان او هم این کار را ادامه دادند تا آن که در زمان محمد شاه به اتمام رسید و از آنجا که در بالای آن تخت، طاوسی هم از جواهرات گرانبها ساخته بودند آن تخت را تخت طاوس نامیدند. الماس کوه نور در بالای سر آن طاوس گذاشته شده بود. [۲]

می دانیم که افغان ها در زمان شاه سلطان حسین صفوی به ایران حمله کرده بودند. در زمان سلطنت شاه اشرف افغان نادر شاه افشار ظهور کرد و تاج و تخت را از افغان ها پس گرفت و افغان ها را دوباره به قندهار راند. او برای گرفتن انتقام از کسانی که در لشکرکشی به ایران و نابودی دولت صفویه شرکت کرده بودند به قندهار هم حمله کرد و برای

جلوگیری از فرار آنها به محمد شاه پیام فرستاد و از او درخواست کرد تا دروازه های شهر کابل را ببندد و نگذارد افغان ها به کابل بروند و یا از آن خارج شوند. محمد شاه در ظاهر با این درخواست نادرشاه افشار موافقت کرد، اما در عمل هیچ کمکی به او برای رسیدن به این خواسته انجام نداد. این اتفاق، موجب شروع جنگی شد که در آخر با شکست محمد شاه و ورود نادرشاه به دهلی خاتمه یافت.

در مورد این که این الماس چگونه به دست نادر افتاد افسانه ای جالب اما نادرستی وجود دارد: می گویند هنگامی که نادر شاه هندوستان را فتح و جواهرات شاه هند را ضبط کرد مطلع شد که پادشاه هند الماس کوه نور را در کلاه خود پنهان کرده است اما به روی خود نیاورد و تا این که وقت برگشتن او به ایران فرا رسید. در هنگام دخادحافظی نادر شاه از پادشاه هند خواست که به نشانه دوستی کلاه های شان را با هم مبادله کنند. پادشاه هند از روی اجبار پذیرفت و بدین ترتیب به الماس کوه نور دست یافت.

نادر شاه پس از شکست دادن محمد شاه و به غنیمت گرفتن دارائی هنگفت او، تخت طاوس را هم گرفت و الماس کوه نور را از آن جدا کرد و تا هنگام مرگ آن را نگه داشت و پس از کشته شدن او این الماس به دست احمدشاه درانی افتاد و پس از او میان جانشینانش دست به دست می شد. تا این که نوه او شاه زمان درانی از برادرش محمود و وزیر فتح خان شکست خورد و رهسپار پشاور شد و در راه برای اندکی استراحت به قلعه عاشق الله شینواری که او را قابل اطمینان می دانست، رفت. عاشق الله او را زندانی کرد و خبر دستگیری او را به برادرش محمود فرستاد. شاه زمان که سرانجام شومی را پیشبینی می کرد الماس کوه نور را در سوراخ قلعه پنهان کرد. محمود شاه زمان را کور کرد و پس از مدتی فرمانروائی مردم علیه او شوریدند و شجاع الملک برادر او و شاه زمان را به قدرت رساندند. شاه زمان محل پنهان کردن الماس را به شجاع الملک گفت و الماس به دست شجاع الملک رسید. شجاع الملک پس از شکست خوردن از محمود فرار کرد و الماس کوه نور را هم با خودش برد. رنجیت سینگ توانست الماس کوه نور را به زور از چنگ شاه شجاع دربیاورد. این الماس مدتی در دست هندوستانی ها باقی ماند و پس از آن به دست انگلیس ها افتاد و آنها آن را به انگلستان بردند.

این که می گویند این الماس نفرین شده است چیز تازه ای نیست، پیشینیان معتقد بودند که هرکس چیز گرانبهائی را از هند خارج کند دچار بدبختی می شود. جهانگرد مشهور ابن بطوطه که مدتی را در هند گذرانده بود می نویسد: ثروتی که از هندوستان به دست آید همین خاصیت را دارد و بسیار نادر باشد که کسی بتواند چیزی از آن کشور در ببرد و اگر هم چنین اتفاقی بیفتد مانند شهاب الدین دچار گرفتاری هائی می شود که همه را از دست می دهد.

و با توجه به سرانجام دردناک نادر و کسان دیگری که از گنج نادری [که نادر آن را از هندوستان به ایران آورده بود] می شود گفت که پیشینیان خیلی هم بیراه نمی گفته اند، نادرشاه توسط سربازان خودش سر بریده شد. پس از او خیلی ها از این گنج بیکران بهره مند شدند و سرانجام بدی یافتند. پس از کشته شدن نادر، برادر زاده او عادل شاه به تخت سلطان ایران تکیه زد و بازماندگان دیگر نادر را قتل عام کرد. کمتر از یکسال بعد برادر عادل شاه او را از سلطنت خلع و کور کرد، سپس عادل شاه به دست زنان نادرشاه سپرده شد و آنها او را قطعه قطعه کردند. لطفعلی خان زند هم از این گنجینه شوم بی نصیب نماند و اما از آن بهره ای نبرد و به دست آغا محمد خان قاجار اسیر شد. آغا محمد خان ابتداء لطفعلی خان را کور کرد و سپس او را کشت. شاهرخ نوه نادرشاه که او هم از وارثان این گنج بود در ابتدای جوانی توسط عادل شاه کور شد و در اواخر عمر به دست آغا محمد خان قاجار افتاد و تا حد مرگ شکنجه شد و مرد اما پیش از مرگ محل اختفای گنجینه را به آغا محمد خان گفت. آغا محمد خان قاجار اگرچه به بخشی از گنجینه دست یافت اما مدتی بعد توسط خدمتکارانش کشته شد. وارث دیگر این گنجینه احمدشاه درانی به جدام و یا سرطان مبتلا شد. وارث او

تیمورشاه توسط یکی از همسرانش مسموم شد و مرد. شاه زمان جانشین او کور شد و در تبعید درگذشت. شاه شجاع هم توسط افراد خودش کشته شد.

و حالا می‌رسیم به این سؤال که آیا می‌شود این الماس را به افغانستان برگرداند؟

باید بگویم که برگرداندن این الماس به افغانستان و یا حتی هند اصلاً کار ساده‌ای نیست آن هم در حالتی که این الماس گرانبها، در تملک دولت بریتانیا قرار دارد و چهار کشور ایران، افغانستان، هندوستان و پاکستان هم زمان ادعای مالکیت و تقاضای استرداد آن را دارند. برای پس گرفتن این الماس، باید در یک دادگاه بین‌المللی اقامه دعوا بشود و حدس زدن در مورد این که نتیجه چه خواهد بود و یا حتی این که این دعوا به نتیجه‌ای خواهد رسید یا نه، کار آسانی نیست.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- تاریخ افغانستان، سر پرسی سایکس، مترجم عبدالوهاب فنائی، آکادمی علوم افغانستان، مطبعه کابل، ص ۲۹۰
- ۲- جهانگشای نادری، محمد کاظم مروی، به تصحیح و مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، ج دوم، ص ۷۴۰-۷۳۹